

اشاره: بسیاری از افراد با این ترفند که همجنسگرایی یک پدیده غربی است، عجز خود از پرداخت جدی به این موضوع را عیان می کنند. بخشی از همجنسگرایان نیز برای توجیه گوشه گیری و بی تحرکی خود به این بهانه متوسل می شوند که اکثریت مردم ما مسلمان هستند و اسلام با همجنسگرایی سازگار نیست. در حالی که حقوق و آزادیهای همجنسگرایان بعنوان بخشی از حقوق بشر انکار ناشدنی است و برای دفاع از حقوق انسانی خود، باید حرکت کرد. فرقی نمی کند در لندن و پاریس باشیم یا در پاکستان یا ایران. ما از حقوق بشر صحبت می کنیم که رعایت همه جانبه ی آن حتی در کشور های دموکراتیک غرب نیز مدیون تلاش آزادیخواهان است. فقط در کشور های دیکتاتور زده است که به محض اینکه صحبت از آزادی می شود، کسانی تلاش می کنند تا حد و مرزش را روشن کنند. وگرنه روح آزادیخواه و انسانی که در آزادی زاده و پرورش یافته می داند که بعنوان يك فرد حق حیات دارد و اینکه هیچوقت نمی شود همه ی انسانها را از روی فرامین کتاب آسمانی که برای قرنهای پیش نوشته شده، همچون عروسکهای کوکی هدایت و مجازات و مرعوب کرد. حتی در سیاهترین دورانها هم روح آزاده انسان سر بر می آورد و بر هر آنچه ناقض حقوق اوست می توفد. باید بتوفد و بگوید و بسازد تا ببالد. نیلوفر بیضایی در مطلب زیر به بسیاری از کج فهمی های رایج جواب می دهد. - ماها

گرایش جنسی، علل همجنسگرایی، همجنسگرایی در اروپا و جنبش های همجنسگرایان

نیلوفر بیضایی، ۲۴ ژانویه ۲۰۰۶

گرایش جنسی در انسانها سه شکل اصلی (به فرعیات مانند آسکسوالیته و فتیشیسم در اینجا نمی پردازم) بروز می کند. اولی " دگر جنس گرایی" یا Heterosexualität که در مورد کسانی به کار می رود که رابطه ی عشقی و جنسی را تنها با جنس مخالف برقرار می کنند. دگر جنس گرایی را بسیاری همچنان تنها شکل " مجاز" و "طبیعی" رابطه بشمار می آورند، اما در حقیقت این نوع نگاه ریشه در مذاهب دارد که از نظر آنها تنها شکل شرعی رابطه میان زن و مرد رابطه ای است که به تولید فرزند می انجامد. دومی " دو جنس گرایی" یا bisexualität است. دو جنس گرایی یعنی تمایل مضاعف هم به جنس مخالف و هم به همجنس. زیگموند فروید این نظریه را طرح کرد که همه ی انسانها دوجنس گرا هستند، یعنی تمایل مضاعف به دو جنس در همه وجود دارد، اما نورمها و تابوهای اجتماعی باعث شده که اکثر انسانها تنها بخش مجاز تمایلات جنسی خود یعنی دگر جنس گرایی یا رابطه با جنس مخالف را برگزینند. البته کسانی بعد از فروید این تز را مورد نقد قرار دادند، اما هیچیک وجود دو بخش زنانه و مردانه در هر انسانی را نفی نکردند. دو جنس گرایی نیز پدیده ای است که در میان حیوانات نیز مشاهده شده است.

شکل سوم که در بالا بدان اشاره کردم همجنسگرایی یا Homosexualität است که بمعنای تمایل به همجنس است و هم در زنان (Lesbien) و هم در مردان وجود دارد. همجنسگرایی يك واقعیت است و هیچ نقطه ای از جهان وجود ندارد که در آن چنین پدیده ای موجود نباشد. امروزه تمام انستیتوهای معتبر روانکاو بر این نکته توافق دارند که همجنسگرایی، نه بیماری روانی است و نه انحراف جنسی. طبق آمار موجود ۴ درصد از مردان و ۲ درصد از زنان در جهان همجنسگرا هستند. البته با توجه به اینکه هنوز در بسیاری از نقاط جهان تعداد همجنسگرایانی که بدلیل قوانین ناقض حقوق بشر و یا تعصب شدید فرهنگی و مذهبی علیه همجنسگرایان، این تمایل خود را پنهان می کنند و حتی برای پوشاندن آن به رابطه ی زناشویی با جنس مخالف نیز تن می دهند، بسیار زیاد است، این رقم آماري در مجموع تا ده درصد حدس زده می شود. متأسفانه این پیشداوری که همجنسگرایی، "غلط" یا "غیر طبیعی" یا "انحراف جنسی" است، هنوز در بسیاری وجود دارد. بسیاری مغرضانه یا از سر نا آگاهی همجنسگرایی را با پدوفیلی (Pädophilie) تمایل جنسی به کودک) یکسان می پندارند، در حالیکه این دو پدیده هیچ ربطی به یکدیگر ندارند. پدوفیلی، که نوع جنایی آن در تجاوز جنسی به کودکان بروز پیدا می کند، یعنی تمایل جنسی يك بزرگسال به کودک که طبق آمار موجود ۷۰ درصد در مورد پسر بچه ها اعمال می شود. از آنجا که رابطه ی جنسی يك بزرگسال با يك کودک يك رابطه نابرابر است، از آنجا که در آن کودک مجبور به تن دادن به رابطه جنسی می شود که در موردش هنوز چیزی نمی داند و اصولاً ارگانهای جنسی و بلوغ فکری در او هنوز رشد کافی نیافته است، نوعی اعمال قدرت و خشونت است که از سوی بزرگسال بر کودک تحمیل می شود. پدوفیلیهایی که رویای آمیز جنسی با کودک را متحقق می کنند، با تهدید و خشونت و با ایجاد هراس و وحشت در کودک به او تجاوز می کنند و موجب صدمات روحی می شوند که تمام زندگی و آینده ی کودکان را تحت الشعاع قرار می دهد. پدوفیلی، تجاوز و ایجاد رابطه ی جنسی با کودک بهمین دلایل در اکثر نقاط دنیا ممنوع است و مجازات دارد.

همجنسگرایی، بر خلاف پدوفیلی يك رابطه ی دو جانبه است که دو انسان بالغ و بزرگسال با تمایلات مشابه با یکدیگر ایجاد می کنند. همجنسگرایی پدیده ای است که به درازای تاریخ بشریت وجود داشته است. همچنین وجود همجنسگرایی در حیوانات نیز امری اثبات شده است و نشان می دهد که تمایل به همجنس یکی از اشکال طبیعی رابطه ی جنسی بشمار می آید. همانگونه که اکثر انسانها راست دست هستند، اینکه اکثر مردم با دست راست می نویسند، دلیل بر نفی این موضوع نمی شود که انسانهایی هم وجود دارند که چپ دست هستند و با دست چپ می نویسند. هر چند که در مکانیسمهای جمعی بخصوص در جامعه های توده وار این تمایل به حذف یا سرکوب هر کس که به نورمهای اکثریت

گرایش یا تعلق ندارد، دیده می‌شود. هنوز در کشورهایی مثل ایران، حتی در بین جماعت روشنفکر تعصبات و پیشداوری‌های شدید نسبت به همجنسگرایی و همجنسگرایان وجود دارد. دین می‌گوید هر رابطه‌ی جنسی که به بچه دار شدن منجر نشود، ممنوع است. از این نظر حتی روشنفکران غیر دینی ما نیز بخشا دچار همین پیشداوری آمرانه و دخالتگر در حریم خصوصی انسانها دیده می‌شود. اسلام حتی مردان عصب را سرزنش می‌کند و تن دادن به رابطه‌ی زناشویی را برای همگان وظیفه می‌شمارد. همچنین برای زنان تکلیف می‌کند که مهمترین وظیفه شان مادر شدن است و بدین ترتیب حق انتخاب بشر را در تعیین نوع زندگی از اساس نفی می‌کند. دین با عقل در بسیاری از موارد قابل جمع نیست و انسانی که به ابزار خرد مجهز است و بشر دوستی و رنگارنگی فضای زندگی را می‌پذیرد، انسانی که آزادی را جزو حقوق طبیعی می‌شمارد و حق انتخاب را یکی از مهمترین اجزاء آن، نمی‌تواند حرف غیر منطقی و بی‌اساس را (حتی اگر خود خدا آن را گفته باشد!) بپذیرد. سوال می‌کنیم که اگر تنها تولید فرزند معیار تعیین رابطه است، پس تکلیف زوجیهایی که بدلیل پزشکی بچه دار نمی‌شوند، چیست. بخصوص زنان اگر نتوانند تولید مثل کنند و نقش مادر را که «مهمترین دلیل وجودیشان» شمرده می‌شود ایفا کنند، آیا موجوداتی بی‌ارزش تر از دیگران محسوب می‌شوند. آیا محکوم به عزلت نشینی هستند؟ آیا می‌شود از «رحمت الهی» دم زد، اما کمترین نسبتی با پدیده‌ی «هومانیسم» (بشر دوستی) و احترام به حرمت انسان نداشت؟ دفاع از حقوق همجنسگرایان برای هر انسانی که حقوق انسانها را حرمت می‌گذارد و از جزم اندیشی فاصله گرفته است، یک وظیفه است. مسلم است که در جامعه‌ی ایران با توجه به وجود حکومتی که هر که طبق قوانین اسلامی، مجازات می‌کند و اصولا مجازات‌گر است، صحبت از حقوق همجنسگرایان و مبارزه و روشنگری، همت بسیار می‌خواهد و کاری است بس دشوار، بخصوص با توجه به اینکه وضع قوانین نا عادلانه و تقویت دیدگاه سنتی و قانونی شدن نقض حقوق انسانها توسط انسانهای دیگر، کار بسی دشوارتر می‌نماید. در کشوری که در سطح جامعه شنیع‌ترین جوکها ساخته می‌شود که محتوای آن «بچه بازی» (چیزی که در غرب مجازات دارد و ترویج آن شرم آور بشمار می‌آید، چرا که نقض صریح حقوق کودک بشمار می‌آید) را امری پذیرفته شده می‌نمایند، اما در مورد همجنسگرایی اینهمه پیشداوری وجود دارد و بسیاری هنوز از لقب ناپسند و غیر انسانی «کونی» در مورد آن استفاده می‌کنند، قوانینی وضع شده که نه تنها هرگونه حق دفاع از حرمت انسانی را از همجنسگرایان می‌گیرد، بلکه حتی آنها را حبس و اعدام می‌کند. مهم این است که با وجود همه‌ی اینها همجنسگرایان با وجود اینکه در چنین جوامعی وجودشان «انحراف» تلقی می‌شود با آگاهی از مبارزات هم سرنوشتانشان در نقاط دیگر جهان، با رشد آگاهی خودشان، خود را باور کنند و به درجه‌ی ای از اعتماد بنفس برسند که بتوانند بدون هراس از تکفیر وجود خود را بصدای بلند اعلام کنند، تا دیگر نشود نادیده شان گرفت. حقوق خود را طلب کنند تا جایگاه اجتماعی خود را تثبیت کنند. این راهی است که دیگران رفته‌اند. راه سختی است. اما راهی بجز پا گذاشتن در آن نیست. راه دیگر خودکشی دسته جمعی است که نه تنها گریزی از کار کسی نمی‌گشاید، بلکه بیشتر نوعی سلب مسئولیت است از ایفای سهم برای ساختن آینده. همجنسگرایان (چه زن و چه مرد) با تشکل و روشنگری و اعاده‌ی حقوق خود جزء مهمی از جنبشهای تقویت کننده‌ی دموکراسی خواهی در ایران هستند.

علل همجنسگرایی

علل و ریشه‌های همجنسگرایی نزدیک به یک سده است که مورد بحث است. بطور کلی دو دیدگاه در این مورد وجود دارد:

اولی دیدگاهی است که بر پایه‌ی نظریه بیولوژیک-پزشکی استوار است و طبق آن تاثیر ژن و یا هورمون بعنوان عوامل تعیین کننده‌ی گرایش جنسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. دیدگاه دوم به بررسی علمی پیشزمینه‌های جامعه‌شناسانه-فرهنگی می‌پردازد و از طریق بررسی داده‌های خانوادگی-تربیتی و اجتماعی همجنسگرایی را نتیجه‌ی «مشکلات تربیتی» (نوعی انحراف) تلقی می‌کند که می‌توان آن را «تصحیح» کرد. برخی «عدم حضور پدر» در دوران کودکی یا مواردی مشابه را دلیل همجنسگرا شدن مردان می‌دانند و یا در مورد زنان «تجربه‌ی منفی رابطه با جنس مخالف» ... را. این تئوری کلاسیک «پدر غایب» و «مادر بی‌نهایت دلسوز» ریشه در افکار زیگموند فروید دارد. اگر حق با فروید می‌بود، می‌بایست اکثر پسرانی که پدرانشان با آنها فاصله داشته‌اند و از زندگی آنها غایب بوده‌اند، همجنس‌گرا شده باشند. یا در مورد زنان طبق نظریه فروید مینی بر اینکه زنان از «حسادت به آلت تناسلی مردانه» رنج می‌برند و یا زنانیکه از نظر او بدلیل اینکه آرزوی «مرد» شدن دارند، علیه نقش زنانه قیام می‌کنند، باید همه‌ی لیبین شده باشند. اما هر دو تئوری فروید با واقعیت فاصله دارد.

همچنین بی‌اساس بودن کلیشه‌ی «غیر طبیعی» بودن تمایل به همجنس توسط آزمایشهای بیولوژیک روی حیوانات روشن شده است. یکی از هزاران نمونه کتاب پتر اوون (Peter Owen) به نام Born Gay است که در آن اسناد مربوط به مشاهده‌ی همجنسگرایی در نزدیک به ۴۵۰ نوع از حیوانات به چاپ رسیده است.

اما اینکه دلایل واقعی همجنسگرایی چیست، هنوز یک معما باقی مانده است. گرایشی که اینگونه بی‌پروا بر علیه گسترش ژن عمل می‌کند، در منطق آن تفکری را که تمام هم و غمش تولید مثل است، می‌بایست تاکنون ریشه کن شده باشد! اما از نظر بیولوگها این مسئله‌ی وراثت و گسترش ژن علیرغم وجود همجنسگرایی، نه تنها مورد تهدید قرار نمی‌گیرد،

بلکه همجنسگرایان می توانند به خواهران و برادران خود در نگهداری کودکان کمک کنند و یا حتی با قبول سرپرستی کودکان بی سرپرست به رشد ژن گروه انسان یاری رسانند. (طبق تجربه ای که در غرب صورت گرفته، زوجهای همجنسگرا که سرپرستی کودکان را می پذیرند، اکثراً والدین بسیار دلسوزی هستند).

در عرصه ی بیولوژیک سیمون لوی Simon LeVay (نوروبیولوگ آمریکایی) در دهه نود مغز ۳۵ مرد را که ۱۹ نفرشان همجنسگرا بودند مورد آزمایش قرار داد و بدین نتیجه رسید که بخش کوچکی در جلوی هیپوتالامس مغز قرار دارد و INAH 3 نام دارد، یک سوم مردان دو جنس گرا و برابر با مقداری است که در مغز زنان وجود دارد. تئوری “مغز زنانه” در همجنس گرایان زاده شد، اما در دوران خود کمتر مورد توجه قرار گرفت تا مدتی پیش که آزمایشی مشابه در ارگون همین نتیجه را نیز در مورد حیوانات اثبات کرد. این تز توسط خانم زیگرید اشمیتز مورد تردید قرار گرفت، چرا که او با توسل به تئوری پلاستیسیته ی مغز اثبات کرد که مغز در طول زندگی ثابت نمی ماند بلکه تغییر می کند. همین نکته این تز را مورد تردید قرار داد که آیا زندگی همجنسگرایانه مغز همجنسگرا را فرم می دهد یا بر عکس.

همچنین تزهایی دیگری نیز وجود دارد، از جمله ژنتیک و اثبات وجود ژن همجنسگرا توسط دین همر (Dean Hamer) در سال ۱۹۹۳. در علم ژنتیک وجود ژنی که همجنسگرایی را می سازد در آزمایشهای گوناگون اثبات شده، اما ژنتیک نم تواند تنها توضیح دهنده ی تمام علت باشد. یک نکته ی دیگر که اثبات شده این است که اکثر مردانی که بشدت و عنادورزانه با همجنسگرایی مخالفت می ورزند، در مورد تصویر مردان، لخت نسبت به مردانی که تعصب خاصی در اینمورد ندارند، بسیار بیشتر تحریک می شوند.

بهر حال همانگونه که اشاره کردم همجنسگرایی نه قابل تغییر است و نه قابل حذف، یک واقعیت است و هم خود همجنسگرایان و هم جامعه می بایست وجود آن را بعنوان یک واقعیت بپذیرند. همچنین درصد بیماری روانی در میان همجنسگرایان بهیچوجه بیشتر از درصد بیماری روانی در میان دو جنس گرایان نیست، اما در جوامعی که همجنس گرایی پذیرفته نمی شود و مجازات دارد، موقعیت بسیار دشوار زندگی همجنسگرایان و سرکوفتها و تحقیرهای اجتماعی، به انزوا کشیده شدن، پذیرفته نشدن از سوی نزدیکان و فامیل... عواملی مهمی هستند که باعث ایجاد مشکلات روحی، یاس، خودکشی... در همجنسگرایان می شود.

با تحقیر همجنسگرایان و منسوب کردن آنها به “غیر عادی”، “غلط”... همجنس گرایی از بین نمی رود و “مشکلی” حل نمی شود، هر چند که همجنس گرایی در ذات و طبیعت خود اصلاً مشکل نیست. پیشداوری و تعصب و برخورد انسانی از چیزی که مشکل نیست، یک مشکل می سازد.

این ادعا که همجنس گرایی با “فرهنگ” و “سنت” ما همخوانی ندارد، همانقدر ابلهانه است که کسی ادعا کند حقوق بشر برای ما ساخته نشده یا مثلاً آزادی برای ما خوب نیست. حقوق بشر و آزادی جزو حقوق طبیعی همه ی انسانها است و همجنسگرایی مطابق طبیعت برخی از انسانها در هر جامعه ای. همجنس گرایی نه به قشر و طبقه ی خاصی تعلق دارد و نه به یک گروه اجتماعی محدود می شود. آنچه مسلم است اینکه اگر فرزند یک روحانی همجنسگرا باشد با مشکلات بسی عظیم تر روبروست تا فرزند والدینی که کمتر تعصب دارند و نگاه بازتری به جهان. کسانی که ناچار به پنهان کردن یا نزیستن همجنسگرایی خود باشند، تا پایان عمر در گردابی از مشکلات روحی و روانی دست و پا خواهند زد، اما آنها که همجنسگرایی خود را بپذیرند و زندگی کنند و برای اعاده ی حقوق پایمال شده ی انسانی خود حرکت کنند، نه تنها در بهبود وضعیت خود، بلکه در پیشرفت فکری و باز شدن فضای تنگ و بسته ی سنت غیر تعقلی نقشی غیر قابل انکار بر عهده خواهند گرفت.

همجنس گرایی در اروپا

کشورهای غربی تا قرن ۱۳ در دوران قرون وسطا که کلیسا و دستگاه دینی با دولت در آمیخته بود، همجنسگرایی بعنوان گناه شمرده می شد، اما نهایت مجازاتی که برای آن در نظر گرفته می شد، وادار کردن متهمین به همجنسگرایی به توبه در کلیسا و یا بیرون راندن مقطعی آنها از شرکت در برخی مراسم مذهبی بود. اما از قرن ۱۳ تا عصر روشنگری همجنسگرایی تحت عنوان “سودومی” (سودومی در معنای لغوی بمعنای آمیزش با حیوانات است، اما در قرون وسطا برای اشکالی از رابطه ی جنسی که به تولید فرزند منتهی نمی شد، نیز بکار می رفت) بعنوان جرم شناخته می شد که مجازات آن سوزاندن همجنسگرایان بود. دوران اصلی تحت تعقیب قرار گرفتن و کشتار همجنسگرایان از قرن ۱۳ تا قرن ۱۶ در شمال ایتالیا و اسپانیا و همچنین در تمام قرن ۱۸ در انگلیس، فرانسه و هلند بود. با وقوع انقلاب فرانسه و گسترش ایده آلهای آن در اروپا، در بسیاری از کشورها قوانین مجازات مرگ برای همجنسگرایان یا لغو شد و یا به حبس در زندان برای مدت محدود تقلیل یافت. (نمونه زندانی شدن اسکار وایلد نویسنده ی شهیر انگلیسی بدلیل همجنسگرایی و محکومیت به کار سنگین در زندان بمدت دوسال) با اینهمه محاکمه ی همجنسگرایان و حبس در زندان تا دهه شصت ادامه داشت. همچنین تا دهه ی ۷۰ (۱۹۷۰) همجنسگرایی در لیست

بیماریهای روانی قرار داشت و بسیاری از همجنسگرایان در تیمارستانها بستری می شدند. (یکی از نمونه ها بستری کردن ریاضی دان انگلیسی “آلن تیورینگ” در سال ۱۹۵۲ است).

در دوران سلطه ی فاشیسم هیتلری در آلمان ، همجنسگرایان همراه یهودیان ، کمونیستها و کولیان به اردوگاههای کار اجباری و اتاقهای گاز فرستاده می شدند. نزدیک به ۱۰۰۰۰ همجنسگرا در اردوگاه کار اجباری بودند که فقط ۴۰ درصد آنها زنده ماندند.

با وجود اینکه در اکثر دموکراسیهای پیشرفته در غرب در اثر پیشرفت علوم و گسترش دانش بشری و همچنین رشد جنبشهای آزادیخواهانه که جنبشهای همجنسگرایان بخش مهمی از آن را تشکیل می داد، قوانین مجازات همجنسگرایان لغو شد و همجنسگرایی از لیست بیماریهای روانی و انحرافات جنسی حذف شد. امروزه در کشورهای غربی همجنسگرایان از لحاظ حقوقی برابر شناخته می شوند و زوجهای همجنسگرا حق ازدواج و ثبت ازدواج دارند و از کلیه ی مزایای مالیاتی که زوجهای دگر جنس گرا دارند، برخوردارند.

با اینهمه در بسیاری از کشورهای دیگر در مورد همجنسگرایان همچنان مجازات اعدام اعمال می شود و همجنسگرایان تحت تعقیب قرار می گیرند. در جامائیکا، زیمبابوه، نامیبیا، نپال، نیجریه و در اکثر کشورهای اسلامی مجازات همجنسگرایی اعدام است. همچنین در برخی کشورهای اروپای شرقی (کمونیستی سابق) مانند رومانی و آلبانی وضعیت حقوق بشر و بخصوص حقوق همجنسگرایان مغشوش و نگران کننده است. در لهستان و لیتانی هر گونه تظاهرات برای حقوق همجنسگرایان و لزبینها ممنوع است و یا با برخوردهای خشونت آمیز که از سوی کلیساها و افراطیون راست و نئونازیها تحریک می شود، روبرو می شود. در سازمان ملل ، هم و اتیکان (که تا به امروز همجنسگرایی را برسمیت نشناخته و آن را انحراف تلقی می کند) و هم دول اسلامی تلاش می کنند تا جلوی کلیه ی بحثهای مربوط به همجنسگرایی را بگیرند و از وارد شدن به دیالوگ در این زمینه خودداری می کنند.

جنبشهای همجنسگرایان

کارل هاینریش اولریشز (Karl Heinrich Ulrichs) حقوقدان آلمانی جزو اولین کسانی است که برای حقوق همجنسگرایان در اذهان عمومی و در عرصه ی قانونگذاری مبارزه آغاز کرد. وی در سال ۱۸۶۷ میلادی در روز حقوقدانان در حضور ۵۰۰ تن از اعضای جامعه ی حقوقدانان خواست حق ازدواج برای همجنسگرایان را طرح کرد. هرچند که سخنان او با مخالفتهای شدید روبرو شد، اما شاید بتوان سخنرانی او را سرآغاز جنبش همجنسگرایان نامید. نخستین تشکل همجنسگرایان در آلمان با تشکیل “کمیته ی علمی-انسانگرا”، توسط پزشک آلمانی ماگنوس هیرشفلد (Magnus Hirschfeld) در سال ۱۸۹۷ بنیانگذاری شد. این تشکل که نزدیک به ۵۰۰ عضو داشت، بدون اینکه مشخصا اعلام کند که به جنبش همجنسگرایان تعلق دارد، تلاش کرد تا با ارائه ی دلایل علمی به پاراگراف ۱۷۵ در قانون جزائی آلمان اعتراض کند. پاراگراف ۱۷۵ ، همجنسگرایی را جرم می شناخت و مجازات زندان از ۵ ماه تا ۶ سال برای آن در نظر می گرفت. از سال ۱۹۱۹ به بعد انجمنهای گوناگونی تحت عنوان “انجمن دوستی” و یا “کانون دفاع از حقوق بشر” تشکیل شد. موفقترین نمونه همین کانون دفاع از حقوق بشر بود که در سال ۱۹۲۴ در جمهوری وایمار بیش از ۱۲۰۰۰ عضو داشت. در پایان جمهوری وایمار تعداد اعضا به ۴۸۰۰۰ نفر رسیده بود. همچنین گروههای دفاع از حقوق همجنسگرایان در سوئیس، اتریش، چکسلواکی، آمریکا، آرژانتین و برزیل در همین دوره تشکیل شدند. این کانون علاوه بر اجرای مراسم فرهنگی و روشنگری ، فعالیتهای سیاسی و مطبوعاتی میز انجام می داد و حمایت از اعضای همجنسگرایی خود را جزو مهمترین وظایف خود بشمار می آورد. بعد از به حکومت رسیدن هیتلر در آلمان ، این تشکیلات متلاشی شد و مرکز ثقل فعالیتهایش به آمریکا منتقل شد. در سال ۱۹۵۱ تشکلی بنام

Mattachine Society توسط مردان همجنسگرا در آمریکا بوجود آمد و در سال ۱۹۵۵ تشکل Daughters of Bilitis توسط زنان لزبین تشکیل شد. این تشکلها علاوه بر اینکه بطور مشخص برای حقوق همجنسگرایان تلاش می کردند ، از آنجا که می دانستند حرکت آنها چه در عرصه ی اجتماع و چه در عرصه ی سیاست باید مطرح شود تا به خواسته هایشان توجه شود، حرکتی اجتماعی- سیاسی بودند که بعد تحت فشار دوران مک کارتیسم ، بناچار فعالیتهای سیاسی را کنار گذاشت و فقط در حد تشکیل کلپها در میان اعضای خود به فعالیتهایش ادامه داد ، اما از عرصه ی فعالیتهای اجتماعی به کنار گذاشته شد. این وضعیت تا اواسط دهه ی شصت ادامه داشت تا اینکه در این دوران بعنوان بخشی از جنبشهای اعتراضی زنان، سیاه پوستان و دانشجویان مرحله ی نوینی از فعالیتهای اجتماعی سیاسی خود را از سر گرفت. در تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۶۹ بعد از حمله ی پلیس به یک کافه ی همجنسگرایان، حرکتی اعتراضی همجنسگرایان رادیکالیزه شد و بمدت سه روز در مقابل آن کافه به تظاهرات و اعتراض پرداختند. با اوج گیری جنبش چپ تشکلهای جدیدی تحت عنوانهای Gay Liberation Front و

Gay Activists Alliance شکل گرفت. در تاریخ ۱ مای ۱۹۷۰ تشکیلاتی تحت عنوان Radical Lesbians با اجرای آکسیونها اعتراضی و با اعلام حرکتی بنام “لزبینیسم سیاسی”، بطور غیر منتظره ای در کنگره همبستگی زنان حضور پیدا کرد و توجه افکار عمومی را به خود جلب کرد. در همین دوره جنبشهای اعتراضی همجنسگرایان دوباره در اروپا شدت گرفت. برای مثال در آلمان فیلمساز آلمانی بنام Rosa von Praunheim با ساختن فیلمی بنام “همجنسگرا بیمار نیست، بلکه وضعیت جامعه ای که او در آن زندگی می کند بیمار است” که از تلویزیون آلمان پخش شد

و در آن از زاویه ی سیاسی اجتماعی به این معضل پرداخته بود و انتقاد شدیدی به دو دوزه بازی دستگاه دولت و ارگانهای مذهبی کرده بود، علیرغ اینکه با برخوردهای شدید محافظه کاران مسیحی روبرو شد، از حمایت همجنسگرایان برخوردار شد و جنبش همجنسگرایان را به فعالیت بیشتری در زمینه ی سیاسی و اجتماعی سوق داد. همجنسگرایان اروپا و آمریکا با تحمل هزینه های سنگینی که از دست دادن شغل گرفته تا انزوای اجتماعی و مقابله دستگاه سیاسی و نهادهای مذهبی ، نه تنها توانستند به تغییر قوانین یاری رسانند، بلکه موفق شدند تا برابری حقوقی با دیگر جنس گرایان را نیز بدست آورند و در عین حال جایگاه اجتماعی خود را استحکام بخشند. امروز جنبش همجنسگرایان ، از وجه سیاسی بودن خود فاصله گرفته ، چرا که توانسته حقوق سیاسی خود را بدست آورد. همجنسگرایان هر سال در برلین و هامبورگ و همچنین در کشورهای دیگر با برگزاری Christopher day به خیابانها می آیند و هر سال حضور خود را که یادآور مبارزات دردناک گذشته است اعلام می کنند و پیروزیشان را جشن می گیرند. در این جشن بسیاری از دیگر جنس گرایان نیز شرکت می کنند و حضور چندین میلیون جوانان همجنسگرا و غیر همجنسگرا در این کارناوال شادی برآستی دیدنی است.